



اگر بدانی هر جا می‌روی، خدا با توست؛ برترین ایمان را داری! / علت ایراد گرفتن به آیات الهی مانند قصاص چیست؟!

دوری از طاعت الهی، متخلق نشدن به اخلاق الهی و باز کردن راه برای گناه؛ سبب می‌شود که عده‌ای آیات حیات‌بخش الهی از جمله قصاص را انکار کنند.

آیت‌الله قهری در جلسه درس اخلاق گفت: دوری از طاعت الهی، متخلق نشدن به اخلاق الهی و باز کردن راه برای گناه؛ سبب می‌شود که عده‌ای آیات حیات‌بخش الهی از جمله قصاص را انکار کنند.

به گزارش خبرگزاری مهر، دویست و هفتاد و یکمین جلسه درس اخلاق حضرت آیت‌الله قهری با موضوع: ایمان و زیرمجموعه آن (طاعت الهی) در مهدیه القائم المنتظر (عج) برگزار شد. در متن ذیل مشروح بیانات وی، برای علاقمندان به رشته تحریر در آمده است:

در آستانه سالگرد مرد الهی، متخلق به اخلاق الهی، عارف بالله، آن عزیز خدا و عزیز الحجه، آیت‌الله خوشوقت (اعلی الله مقامه الشریف) هستیم، آن کسی که هم و غمش، تربیت جوان‌های عزیز و بزرگوار بود. مقامش عالی است، متعالی باد. إن شاء الله شفاعتش شامل حال ما باشد، ثواب بحث امشب را نثار روح ملکوتی این عارف بالله می‌کنیم. لذا در آغاز بحث، نثار روح پاک و مطهر این مرد الهی همه با هم بخوانیم فاتحه مع الصلوات بر محمد و آل محمد.

اگر بدانی هر جا می‌روی، خدا با توست؛ برترین ایمان را داری!

خیلی از مواقع، بعضی، مباحث اخلاق را می‌شنوند، می‌خوانند و پی می‌گیرند، اما متخلق نمی‌شوند. آن کسانی که متخلق به اخلاق الهی می‌شوند، یک دلیل دارد و آن، ایمان به پروردگار عالم است. این که باور کند خدا همه جا هست و به حقیقت باور به این داشته باشد که ذوالجلال والاکرام ناظر بندگان است، «إن الله بصیر بالعباد». هر جا می‌رود، هر جا می‌نشیند، از هر جا بلند می‌شود و ... خدا را ببیند.

آن که پروردگار عالم را می‌بیند، معلوم است این یاد پروردگار عالم، عامل می‌شود که مراقبه داشته باشد و مواظبت کند به این که نگاهش، زبانش، حرکاتش و سکناش، الهی باشد. چرا؟ چون خدا را می‌بیند.

مگر پروردگار عالم قابل رؤیت است؟! نعوذ بالله، نستجیر بالله خدا که جسم نیست که انسان او را ببیند، اما امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: من آن خدایی را که نبینم، عبادت نمی‌کنم. معلوم است آن که از آثار خلقت، از آثار وجودی پروردگار عالم و موجودات، به حضرت احدیت می‌رسد، دیگر خدایین می‌شود و همه جا پروردگار عالم را می‌بیند.

لذا چنین کسی افضل و برترین ایمان‌ها را دارد و رفتارش هم رفتار الهی می‌شود. پیغمبر اکرم، خاتم رسل، محمد مصطفی (ص) فرمودند: «أفضل الإيمان أن تعلم أن الله معك حيثما كنت» [1] برترین ایمان‌ها همین است که بدانی هر جا می‌روی، خدا با توست.

اگر انسان این مطلب باورش شود- که مهم، همین باور است -؛ آن وقت اهل طاعت و متخلق به اخلاق الهی می‌شود. لذا در این ایمانی که عرض کردیم پیامبر (ص) آن را در ده مورد بیان فرمودند («الإيمانُ في عَشْرَةِ المَعْرِفَةِ وَ الطاعةِ وَ العلمِ وَ العملِ وَ الوَرعِ وَ الاجتهادِ وَ الصبرِ وَ اليقينِ وَ الرضا وَ التسليم» [2]) که اولی معرفت است، بعد طاعت است، بعد علم است، بعد عمل است و ...؛ موقعی انسان می‌تواند اهل طاعت شود که جداً خدایین شود.

طاعت خدا؛ غنیمتی برای زیرکان عالم!

فقط اهل تقوا و زیرکان عالم، آن‌ها که کیس و زیرکند، می‌فهمند و متوجه می‌شوند که طاعت پروردگار عالم، بالاترین غنیمت است؛ چون خدا را همه جا می‌بینند. لذا وجود مقدس مولی‌الموالی، امیرالمؤمنین، اسدالله الغالب، علی بن ابی‌طالب (ص) فرمودند: «الطاعةُ غَیْمَةُ الأَکْیاس» [3] طاعت خدا، غنیمت زیرکان عالم است.

همان‌طور که بیان کردم این بندگی، شیرینی دارد و اگر کسی اهل طاعت شد، این‌طور نیست که فکر کنند او دست‌بسته است و هیچ چیزی متوجه نیست، بلکه می‌فهمد و چون فهمید، معرفت پیدا می‌کند و ایمان، آن هم ایمان قلبی پیدا کرده و اهل طاعت می‌شود. او زیرک است و می‌فهمد که اگر دنیا بخواهد، در طاعت است؛ آخرت هم بخواهد، در طاعت است. او می‌فهمد طاعت پروردگار عالم است که انسان را اهل حسنه در دنیا و اهل حسنه در آخرت می‌کند.

اتفاقاً خود طاعت، دلالت بر قلب سلیم و عقل انسانی است. عقلای عالم اهل طاعتند. آن‌ها که عقلشان سلیم است، اهل طاعتند. آن‌ها که زیرک هستند، اهل طاعتند، اما آن‌ها که دنیا را دیدند، خدا را ندیدند و «أن الله معك حيثما كنت» را متوجه نشدند که پروردگار عالم همه جا هست. لذا معلوم است که طاعت را یک چیز اضافه و دست و پاگیر می‌بینند، حال طاعت و عبادت ندارند. برای همین است که این‌ها نمی‌توانند معنی بندگی خدا را بفهمند.

اطاعت از فرامین کسی که لطفش بر ما همیشگی است!

آن که بنده خدا شد، در حقیقت از باب معرفت، بنده پروردگار عالم می‌شود و آن موقع است که در باب طاعت به مقامی می‌رسد که جز طاعت پروردگار عالم چیزی را انتخاب نمی‌کند؛ چون می‌فهمد، عاقل و زیرک است. وجود مقدس مولی‌الموالی

امیرالمؤمنین، اسدالله الغالب، علی بن ابی طالب (ع) در خطبه 223 نهج البلاغه خطاب به انسان‌ها این‌گونه بیان می‌فرماید: «لَمْ تَحُلْ مِنْ لُطْفِهِ مَطَرَفَ عَيْنٍ فِي نِعْمَةٍ يُحْدِثُهَا لَكَ أَوْ سَيِّئَةٍ يَسْتُرُهَا عَلَيْكَ أَوْ بَلِيَّةٍ يَصْرِفُهَا عَنْكَ فَمَا ظَنُّكَ بِهِ لَوْ أُطْعِمْتَهُ» آنقدر این مطلب مهم است که حضرت خطاب به همه انسان‌ها و با عبارت یا ایها الانسان بیان می‌فرمایند. می‌فرمایند: در نعمتی که پروردگار عالم برای تو قرار می‌دهد و پیش می‌آورد، یا در گناهی که از تو سر می‌زند و او ستار است و برایت می‌پوشاند که دیگران متوجه نشوند، یا در آن بلایی که خدا از تو برمی‌گرداند که هر لحظه در بلا هستی و اگر خدا محافظت نبود، خیلی مواقع بود که عمر تو تمام شده بود؛ هیچ موقع از لطف او دور نبود؛ حال ببین اگر فرمان او را ببری چه می‌کند؛ چون فرمانش هم برای تو است و فرمان چنین کسی، اطاعت لازم دارد.

طاعت؛ شعار همیشگی

لذا باز امیرالمؤمنین (ع) نکته دیگری را در باب طاعت می‌فرماید: «إِجْعَلُوا طَاعَةَ اللَّهِ شِعَارًا دُونَ دِثَارِكُمْ» [4] طاعت خدا را یک نوع شعار برای خودتان قرار بدهید؛ یعنی همیشگی باشد. برای این‌که دون آن مطلبی که شما را پایین می‌کشد، این شعار هست؛ یعنی تعبیر حضرت این است که طاعت، باعث رفعت مقام شماست. خود طاعت شما را بالا می‌برد و حصر نمی‌کند. اهل طاعت که شدید، رستگار می‌شوید و به فوز عظیم نائل می‌شوید، دیگر خودتان از گناه بدتان می‌آید و خودتان متخلق به اخلاق الهی می‌شوید. همه این نکاتی که دارم فارسی آن را بیان می‌کنم، در روایات موجود است. لذا اولیاء خدا در طاعت چیزی را می‌بینند که اگر به فرض جهنم و بهشت هم نبود، به هیچ عنوان حاضر نبودند لحظه‌ای از طاعت الهی دست بکشند و آن هم رفعت مقام؛ رسیدن به مقام انسانیت، درک حقایق و قرب الی الله است. آن‌ها در طاعت این را می‌فهمند که انسان، انسان است، نه حیوان. وقتی این‌طور شد اصلاً به خودی خود طاعت، شیرین می‌شود، اما آن که نفهمد، معلوم است یک موقعی با حکم پروردگار عالم هم مبارزه می‌کند.

طاعت و گرامی شدن؛ گناه و خوار شدن!

این قدر مهم است که مردان الهی می‌دانند این نفس به طاعت، گرامی می‌شود. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «إِذَا أَخَذْتَ نَفْسَكَ بِطَاعَةِ اللَّهِ أَكْرَمْتَهَا» [5] اگر نفس را به طاعت الهی گرفتی، گرامی می‌شوی. اصلاً بحث جهنم و بهشت را کنار بگذار، این را در نظر بگیر که انسان به طاعت پروردگار عالم، دیگر طاعت غیر ندارد و طبیعی است کنار اکرم‌الاکرمین و گرامی هست که واقعاً گرامی می‌شود. اگر خدا را اطاعت کنی، گرامی داشتن خدا هم به وجود آمده؛ یعنی هم خودت را گرامی داشتی و هم خدا را، «أَكْرَمْتَهَا». اما وقتی سیئه به وجود آمد و گناه کردی، خودبه‌خود خوار می‌شوی. یعنی با گناه، هم خودت را خوار کردی و هم به ظاهر به پروردگار عالم اهانت کردی؛ چون نفهمیدی خالق توست و دوست دارد تو را بالا ببرد و با دعوت به تقوا می‌خواهد تو را اکرم کند تا تو به مقام کرامت انسانی برسی.

لذا طبیعی است طاعت پروردگار عالم انسان را به سمت رحمت پروردگار عالم و مقام کرامت می‌برد، اما اگر نافرمانی کردی، هم اهانت به خودت کردی و هم به پروردگار عالم، «و إِنْ ابْتَدَلْتَهَا فِي مَعْصِيَةِ أَهْتَهَا»؛ یعنی نفهمیدی مقام پروردگار عالم، مقام اکرم‌الاکرمین، این بود که خالق است و می‌خواهد تو را هم در آن مقام کرامت ببرد، با این تفاوت که تو مخلوق هستی و او خالق است. یعنی فرقی فقط این است.

سزاوارترین مردم به رحمت الهی

بعضی مواقع عرفای عظیم‌الشأن نکاتی را بیان می‌کنند که ما نمی‌فهمیم. از جمله آیت‌الله قاضی، آن مرد الهی و عظیم‌الشأن، به اصحاب لیل خودش بیان می‌فرمودند: اگر می‌خواهید پروردگار عالم شما را عزیز بدارد، شما هم خدا را عزیز بدارید و عزیز داشتن خدا به طاعت اوست که شما هم به مقام عزت می‌رسید. اگر می‌خواهید رحمت خدا را بچشید، به طاعت اوست که می‌چشید. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «أَجْدَرُ النَّاسِ بِرَحْمَةِ اللَّهِ أَقْوَمُهُمُ بِالطَّاعَةِ» [6] سزاوارترین مردم به رحمت پروردگار عالم، آن‌هایی هستند که فرمانبردارترین انسان‌ها هستند. هر چه اهل طاعت بیشتری باشند، بالا می‌روند. انبیاء در مقام طاعت، اوج طاعت را داشتند. حضرات معصومین با این که در مقام عصمت هستند، اوج طاعت را داشتند.

علت ایراد گرفتن به آیات الهی مانند قصاص چیست؟!

طاعت پروردگار عالم این است اگر انسان به مقام معرفت برسد، - این‌که پیامبر (ص) در آن حدیث، تقسیم‌بندی کردند و در مقام ایمان، اول معرفت و بعد طاعت را بیان فرمودند، همین است - می‌فهمد هرچه خدا گفت، باید اطاعت کند. دوری از گناه، باید طاعت کند. انجام دادن واجبات، باید طاعت کند. جنگ با دشمنان خدا، باید طاعت کند. دوستی با دوستان خدا، باید طاعت کند. اگر در همه امور، طاعت کرد، برنده است.

اما اگر نفس جلو آمد، معلوم است چون نمی‌فهمد، حق هم همین است که به احکام پروردگار عالم إن‌قلت می‌آورد. البته این هم از نفس است، چون به تعبیر قرآن کریم و مجید الهی که در سوره قیامت تبیین فرمودند، می‌خواهد راه باز بشود که گناه کند. و الا اگر واقعاً می‌فهمید که راه کرامت و رشد، دوری از گناه است؛ هیچ موقع گناه نمی‌کرد. لذا چون نمی‌فهمد و درک نمی‌کند، طبیعی است گناه می‌کند و به خاطر همین گاهی به پروردگار عالم ایراد می‌گیرد. برای این هم می‌گوید: من خدا را درک نکردم که فقط گناه کند.

پروردگار عالم بیان فرمودند: این که بعضی‌ها حتی اعلان می‌کنند که روز رستاخیز موجودیت ندارد و می‌گویند: مگر می‌شود این استخوان‌ها مجدداً درست شود «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ» [7]؛ نه این‌که ندانند، بلکه می‌فهمند «بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَاتَهُ» [8] اما می‌خواهند راه پیش روی خودشان را باز کنند که بتوانند گناه کنند «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» [9]؛ یعنی این هم از نفس انسان است. لذا برای همین انکار می‌کنند و الا انسان خودش هم متوجه می‌شود.

«يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ» [10] می‌گوید: روز قیامت چه زمانی است؟! که این سؤالش هم فقط به خاطر نفش است که گناه

کند و از طاعت پروردگار عالم دور شود. پس او چون نمی فهمد، برای همین با آیات قرآن کریم و مجید الهی مانند آیات قیامت، آیات جهاد، آیات قصاص و ... مخالفت می کند؛ چون مبتلای به گناه است و متخلق به اخلاق الهی نیست.

اگر اخلاق بود، آیات الهی را هم می پذیرد. لذا در اینجا اهمیت اخلاق معلوم می شود. همان طور که قبلاً هم بیان کردم، این روایت که پیامبر(ص) فرمودند: «الْحَلُّقُ وَعَاءُ الدِّينِ» [11]، واقعاً باید شعار همیشگی ما باشد که اخلاق، ظرف دین است. همه چیز در این ظرف اخلاق رشد می کند. لذا چون اخلاق نیست، با آیات قرآن مخالفت می کند؛ می خواهد راه را باز کند که هرکاری دلش خواست، انجام دهد «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» و برای همین هم سؤال می کند.

یک دلیل دیگری که بعضی از بزرگان و اولیاء خدا در همین زمینه مطرح می کنند، این است که می گویند: وقتی کسی لذت طاعت را نچشد، معلوم است به لذت دیگری دچار می شود و آن هم لذت گناه است. کسی هم که در لذت گناه غرق شد، دیگر محال است لذت طاعت را بچشد و به سمت طاعت پروردگار عالم برود، بلکه برعکس، همیشه مخالفت می کند. حتی با آن چیزهایی که به نفع دنیوی خودش هم هست، مخالفت می کند. همه این ها از نفس و برای عشق به گناه است.

ببینید چه کسانی با آیات الهی مخالفت می کنند؟ این دیگر واقعاً دو دو تا چهارتا است و نیاز به توضیح ندارد. آن هایی که اهل گناهند، آن هایی که نعوذ بالله، نستجیر بالله اهل پارتی های آن چنانی و بستر حرام هستند، آن هایی که اهل خوردن ام الخبائث، مشروب هستند. غیر از این است؟! هر چه نگاه می کنی، می بینی آن هایی که با آیات الهی مخالفت می کنند، کسانی هستند که متخلق به اخلاق الهی نیستند. آن هایی هستند که عشق به گناه دارند و لذت گناه به زبان و دهان و دندان نشان آمده است. طبیعی است این ها لذت طاعت را نمی چشند.

چرا اهل شبخیزی همیشگی نیستیم؟!

اما آن که لذت طاعت را چشید، دیگر تنفر از گناه برایش به وجود می آید. همان طور که اگر کسی لذت گناه را چشید، دیگر تنفر از طاعت برایش به وجود می آید. لذا دو جبهه می شوند؛ یک در عده جبهه الهی قرار دارند که کسانی هستند که اهل اخلاق و اهل طاعت الهی هستند. یک عده هم جزء جبهه گناه و شیطان می شوند که کسانی هستند که در گناه غوطه می خورند.

کسانی که الهی هستند، از گناه بدشان می آید، تنفر دارند و در جبهه الهی هستند. کسانی هم که از گناه لذت می برند، در جبهه شیطان هستند. لذا برای همین است که این دو جبهه، همیشه در دنیا در مقابل هم هستند و مقابله آن ها اصلاً تمامی ندارد. کسی که عشق به خوبی ها را دارد، نهایتاً عشق به نجات بشر در وجودش می آید. اما کسی که عشق به بدی ها را دارد، راحت حاضر است انسان ها را از سر راهش بردارد. آن که به گناه تن داد، معلوم است به طاعت الهی تن نمی دهد و این یک قاعده است.

لذا در جلسه گذشته عرض کردم که وقتی از آیت الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی سؤال می کنند: چطور ما لذت شبخیزی را نداریم؟ حضرتشان فرمودند: هرچه شما پذیرش طاعت در بدنتان باشد، همان قدر عشق به عبادت در شما به وجود می آید. اگر این بدن پذیرفت که باید طاعت پروردگار عالم را داشته باشد، اگر قلب پذیرفت، ناخودآگاه شب خیز می شود، حتی اگر در اوج خستگی باشد. آن که عشق به عبادت دارد، می فهمد چه خبر است و این بدن را بلند می کند. لذا اگر قلب پذیرفت، تمام است، به همه اعضا و جوارح فرمان می دهد که بلند شوند. لذا مرکز طاعت هم قلب می شود.

اما وقتی قلب نپذیرد و متوجه نباشد؛ شاید بعضی مواقع دلش به چند روایت، خوش باشد و برای نماز شب بلند شود، اما وقتی آن روایات از ذهنش بیرون رفت و دیگر آن ها را تکرار نکرد - این که می فرمایند: «وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَتَفَعُّ الْمُؤْمِنِينَ» [12]، همین است - آرام آرام دیگر اهل شبخیزی هم نخواهد بود. دو داستان می خواند، دو مورد از حالات اولیاء خدا و عرفای عظیم الشان را می شنود و ...؛ علقه به شبخیزی پیدا می کند. اما وقتی فراموش کرد، می بیند که دیگر اهل شبخیزی هم نیست؛ چون بدن به حقیقت به طاعت وادار نشده؛ یعنی پذیرش حقیقی طاعت؛ عشق به طاعت و حب به طاعت در وجود او نیست.

اینکه زینب کبری(س) در شام عاشورا که اوج مصائب را دیده بود، نماز شب می خواند، اما نشسته؛ چون دیگر توان ندارد، این همه دویده، این همه کتک خورده، این همه در بیابان ها به دنبال اهل و عیال در به در بوده، مصائبی مانند کشته شدن برادرانش، عزیز دلش ابی عبدالله(ع)، برادرزاده هایش، فرزندانش و ... را دیده؛ اما یک چیزی عامل است که او با خدا صحبت کند و آن، پذیرش قلبی است.

آیت الله العظمی مرعشی نجفی(ره): قبل از تکلیف ما به حال، نماز شبم قضا نشده!

لذا حضرت زینب کبری(س) طاعت الهی را پذیرفته که با دیدن آن همه مصائب و با وجود این که دیگر طاقت ندارد روی پایش بایستد، اما نماز شبش ترک نمی شود. اما یک مطلب دیگری که اولیاء خدا می گویند، این است که آن ها که معصومه هستند، اصلاً از گناه تنفر دارند و کسی که از گناه تنفر داشت، وجودش به طاعت الهی می آید. از آیت الله العظمی مرعشی نجفی، آن مرد الهی و استاد عظیم الشان در آخر عمر شریفشان تقاضا کردیم که نصیحتی بفرمایند. ایشان فرمودند: من قبل از تکلیف ما به حال، نماز شبم قضا نشده! یعنی چه؟! مگر نماز شب، واجب است که قضا نشده؟! ایشان از قبل از تکلیف، ترک نماز شب نداشتند، می دانید چرا؟ چون گناه نکردند. وقتی گناه نکنید، بدن شما به طاعت پروردگار عالم علاقه مند می شود. بدن هیچگاه نمی تواند از دو جا دستور بگیرد. یا دستور پروردگار عالم را می گیرد، یا دستور شیطان و نفس دون را. این اولیاء الهی که به ظاهر معصوم نیستند، اما چیست که آیت الله مرعشی نجفی می فرمایند: از قبل از تکلیف شدن نماز شب خواندم (در حالی که انسان تکلیف نشده به صورت ظاهر نمازی برایش واجب نیست).

البتة این را هم چون دیگر آخر عمر شریفشان بود، گفتند تا امثال ما متنبه و آدم شویم. یک شب نماز شبش ترک نشده. مگر مریض نمی شدند؟ مریضی عامل می شود انسان حال نداشته باشد. در آن حال مریضی، امکان دارد نتوانند بلند شوند، اما نشسته نماز می خوانند. حتی امکان دارد انسان نتواند بنشیند، اما در بستر دراز کشیده نماز شب می خواند. در تخت بیمارستان

است، مریض است، امکان دارد جراحی کرده باشد، نمی تواند بلند شود بنشیند، اما در همان حال دراز کشیده نماز شب می خواند. چیست که این بدن را به تعبیری مجبور می کند؟ کسی او را مجبور نکرده، تکلیف الهی نیست که بگویی واجب است، اما دلیل این که این حال را دارد، این است که گناه نکرده. لذا برای همین است که تالی تلو معصوم می شود. نه تنها لذت گناه ندارد، بلکه تنفر از گناه دارد. این بدن لذتی را چشیده که دیگر لذت ها برایش بی ارزش است.

اگر لذت ترک لذت بدانی دگر لذت نفس، لذت نخوانی (یا ندانی)

چرا دیدن یک عده، یاد خدا و دیدن عدهای دیگر، یاد گناه را در دل می اندازد؟!

همان طور که در جلسه قبل بیان کردم، آیت الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی در مقابل آن کسی که گفت ما نمی توانیم مانند شما بشویم، فرمودند: شما باید با انجام یک عمل و یک کار خوب، راه را آغاز کنید. حالا اگر با یک گناه هم نعوذبالله، نستجیربالله شروع شود، دیگر تمام است. اگر یک بار نگاهت افتاد، استغفار نکردی، خودت را تنبیه نکردی، از خودت بدت نیامد، حالت از خودت بهم نخورد، به این نفس دونت که عامل شد نگاه بکنی، بد و بیراه نگفتی، ناله نکردی و اشک نریختی که چشمت را طاهر کنی، دیگر آرام آرام در گناه غوطه می خوری.

آیت الله العظمی بهجت، آن بهجت القلوب فرمودند: طهارت چشم به ریخته شدن اشک است. اگر یک موقع چشمتان خطا کرد، سریع یک کاری کنید که گریه کنید. بعد فرمودند: ولو به اشک برای ابی عبدالله (ع)! لذا فرد گناه کار باید دل شب این حال را داشته باشد که اشک بریزد و بگوید: خطا کردم، اشتباه کردم، غلط کردم، به مقام انسانیت خودم بد کردم و ... تا پاکش کنند.

اما اگر یک بار، نعوذبالله دو بار شد؛ دیگر آرام آرام، دو بار سه بار، چهار بار و ... می شود تا این که معتاد می شود و عادت می کند. اگر عضوی هم گناه کرد و نعوذبالله، نستجیربالله به آن عادت کرد، اعضاء دیگر بدن را هم به گناه دعوت می کند. یعنی این گناه فقط به چشم بسنده نمی شود؛ بعد از مدتی به فحاشی به زبان می آید که گناه دهان و دندان است، یا با دست گناه می کند و ...، لذا طبیعی است که تمام اعضاء و جوارح مبتلا می شود. یک موقعی می بیند نعوذبالله، نستجیربالله در بستر حرام است. اول یک عضو گناه کرد، اما آن را تنبیه و مؤاخذه نکرد که تأدیب شود؛ عضوهای دیگر هم به گناه در آمدند. آرام آرام طوری می شود که هر لحظه یاد گناه است و فکر گناه می کند.

همان طور که اولیاء خدا هر لحظه یاد خدا و طاعت پروردگار عالم هستند. این که شما می بینید وقتی انسان به محضر بزرگانی مثل آیت الله خوشوقت، آیت الله العظمی بهجت، آیت الله العظمی مرعشی نجفی می رسد و همین که آن ها را می بیند، کأن یاد خدا در دلش زنده می شود؛ برای این است که آن ها خودشان دائم در یاد خدا هستند. در حالی که وقتی انسان بعضی ها را هم می بیند، تا می بیند نستجیربالله و نعوذبالله به یاد شهوت و گناه و کثافت کاری می افتد.

اما وقتی انسان دلش که از گناه می گیرد، حالش از گناه بد می شود و می رود چهره یک عالم ربانی را می بیند؛ ولو به لحظاتی و ولو به این که تا در آن مجلس است، یاد خدا در قلبش زنده می شود و حالش متغیر می شود. این برای چیست؟ چون آن ها دائم یاد پروردگار عالم هستند و لذا تا انسان آن ها را می بیند، به یاد خدا می افتد و خصوصیتش این است.

لذا این را به عنوان کد به ذهنتان بسپارید: چرا تا انسان بعضی را می بیند، یاد خدا می افتد؟ چون آن ها همیشه یاد خدایند. چرا تا بعضی ها را هم می بیند، نستجیربالله و نعوذبالله، دائم یاد گناه و شهوت می افتد؟ چون آن ها نه تنها اعضاء و جوارحشان مبتلای به گناه است، بلکه دائم فکرشان هم در گناه است. از این گناه فارغ نشده، نستجیربالله و نعوذبالله دنبال این هستند که گناه دیگری انجام دهند و دائم در فکر گناهیند. کما این که اولیاء الهی دائم یاد خدایند.

چطور قبل از آمدن نامحرم، چشمان مردان الهی، خودبه خود بسته می شود؟!

هر دو هم با یک کار شروع می شود، این یک کار خوب را می گیرد و جلو می رود. لذا بیهوده نیست که در روایات داریم: اگر یک کار خیر، کم هم بود، اما استمرار داشته باشد، می ارزد به کارهای خیری که استمرار نداشته باشد. می دانید دلیلش چیست؟ دلیلش این است که وقتی یک کار خوب استمرار داشت، کم کم اعضاء و جوارح دیگر را هم درگیر می کند. مانند امثال آیت الله العظمی مرعشی نجفی، آیت الله قاضی و ... که در ابتدا چشمشان را کنترل کردند. لذا وقتی بناست در کوچه ای بپیچند که نامحرم در آن جاست، آنقدر این چشم عادت کرده که دیگر تحت کنترل فکر الهی قرار گرفته و قبل از این که بپیچند، با این که نمی دانند آن طرف کیست، اما بلافاصله چشمشان بسته می شود. این شاید برای من و شما داستان باشد باورمان نشود که معلوم است برای امثال من که هنوز به این مقام نرسیدند، باورش سخت است و این شبیه به یک قصه می ماند که یعنی می شود هنوز نامحرم نیامده، تا می خواهد بپیچد، این چشم بسته شود؟! چگونه این طور می شود؟ برای این که این چشم را از اول تحت کنترل قرار داد و نگذاشت. در خلوت احتمال داشت یک نامحرمی را ببیند، اما نگذاشت و جلوی این چشم را گرفت.

امروزه در خلوت چطور است؟ مگر در خلوت می شود؟ بله، نعوذبالله و نستجیربالله، با دیدن فیلم های مبتذل در اینترنت. ولی مرد الهی یک نه محکم به این چشم گفت و گفت: به تو اجازه نمی دهم. معلوم است دیگر، وقتی این طور شد، دیگر این چشم درک می کند که الآن می خواهد نامحرم بیاید و خودبه خود بسته می شود. حال، وقتی چشم این طور شد، زبان را کنترل می کند، دست کنترل می شود و فکر هم کنترل می شود. لذا دیگر این فکر، فکر الهی می شود و مدام یاد خدا می افتد. برای همین است که انسان در چهره علمای ربانی، یاد خدا را می بیند. برای این که این فکر دائم یاد پروردگار عالم است.

چگونه خواب خدا را ببینیم؟!

شاید من این را بیان کرده باشم و یک موقع هایی در مجلس خصوصی بیان کردم که آیت الله العظمی ادیب می فرمودند: تا به حال خدا را خواب دیده اید؟! مگر می شود؟! مگر خدا نعوذبالله جسم است؟ این چه معنی دارد که خدا را در خواب ببینی؟ این، به این معناست که وقتی انسان تمام اعضاء و جوارحش کنترل شد، دیگر معلوم است، آنچه که شب در خواب می بیند، الهی است. اگر کسی الهی شد، معلوم است صد در صد، حتی دیگر در خواب محتمل هم نمی شود (عذر می خواهم، لا حیاء فی الدین)، چه برسد به این که نستجیربالله بخواند خواب هایش،

خواب‌های شهوانی و نفسانی باشد. معلوم است، کسی که فکرش در بیداری الهی شد، خوابش هم الهی می‌شود و خدا را در خواب می‌بیند. حتی طوری می‌شود که این تعبیری که ما داریم که خواب حجت ندارد، برای آن‌ها صدق نمی‌کند و در خواب خیلی چیزها را می‌بینند، خیلی از تکالیف را می‌گیرند و خیلی از کارها به آن‌ها بیان می‌شود که این‌طور کن و آن‌طور کن، یعنی معلوم است که اصلاً خواب نیستند، کأن بیدارند.

البته در خوابشان هم این جسم دارد یک مقدار استراحت می‌کند، برای این‌که بالأخره جسم است و نیاز دارد و قاعده این است که این جسم باید استراحت کند، اما این چیزی که بین این عارف و پروردگار عالم هست، این است که اصلاً خواب ندارد. یعنی چه؟ یعنی در همان عالم هم متصل است و در همان حال هم اتصال به پروردگار عالم دارد. لذا می‌بیند آنچه که در خواب دیده، بعداً محقق می‌شود و به این، رؤیای صادقه می‌گویند. حتی مطالب و مسائل دیگری را هم می‌بیند که اصلاً کأن خواب نیست. لذا به صورت ظاهر این جسم دارد استراحت می‌کند، اما گویی خواب نیست؛ چون فکر او الهی است.

مبارزه با آیات حیات‌بخش الهی، به علت تمایل به گناه!

چرا فکر الهی شد؟ چون از یک جا مبارزه را شروع کرده است. این جهاد با نفس را -که اولیاء خدا این‌قدر تأکید می‌کنند و آیت‌الله العظمی بهجت می‌فرمود: کتاب جهاد با نفس شیخ حرعاملی را بخوانید- باید از یک جایی جهاد شروع کرد. اگر در اداره است و این قلم دستش است و می‌تواند همه کار بکند، جهاد را باید از آنجا شروع کرد و دستش را مواظبت کند و الا اگر این طور نشد و به گناه افتاد، دیگر حتی با آن مواردی که برای حیات بشریت هم هست، مخالفت می‌کند. یعنی با این که می‌داند حیات بشر در آن خوابیده شده، از جمله مسئله قصاص، اما مخالفت می‌کند.

پروردگار عالم در آیات شریفه 178 و 179 سوره بقره می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحَرْ بِالْحَرْ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَى بِالْأُنْثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَى بِغَدٍّ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ»، «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» لذا تازه انسان به قصاص دعوت هم می‌شود که شاید متقی شود. آن وقت معلوم است، با این آیه مبارزه می‌کنند. لذا همان چیزی که مع‌الأسف ما در آن به ظاهر جبهه ملی در زمان حضرت امام در سال شصت دیدیم که اعلامیه دادند و اعلام کردند در میدان امام حسین راهپیمایی کنید؛ امروز هم می‌بینیم که مجدداً تکرار می‌شود و امروز روزنامه ای باکمال وقاحت اعلام کرده که علیه قصاص، این حکم غیر انسانی باید حرف زد! یعنی بعد از 32 سال درست همان تعبیری را که آن‌ها بیان کردند، مجدداً جرأت می‌کنند و می‌گویند.

امام در آن سال، در 25 خرداد سال 1360 فرمودند: من می‌خواهم ببینم این راهپیمایی که امروز اعلام شده است، اساسش چیست؟ من دو اعلامیه را که دعوت به راهپیمایی کرده است، دیده‌ام. در یکی از اعلامیه‌ها لایحه قصاص را به عنوان انگیزه ای برای راهپیمایی قرار داده اند. یعنی مردم ایران را دعوت کردند که مقابل لایحه قصاص بایستند. در لایحه دیگری که منتشر کرده اند، تعبیرشان، لایحه غیر انسانی بود - که اتفاقاً امروز هم همین را بیان کردند - و ملت مسلمان را دعوت می‌کنند که در مقابل لایحه قصاص یعنی در مقابل نص قرآن کریم راهپیمایی کنند. امام در ادامه می‌فرمایند: آقایان همه تکلیف‌ها را به جا آوردند و انجام دادند، فقط یک تکلیف مانده بود و آن هم جمهوری اسلامی را بر هم زدن!

همین‌طور که امروز هم ما می‌بینیم که این بی‌شرم‌ها، بی‌حیاها و اهل گناه این‌طور گفتند. من سیاسی صحبت نمی‌کنم، یک موقع کسی نگوید چرا بحث سیاسی می‌کنید. من می‌خواهم بگویم که ببیند وقتی انسان در گناه افتاد و طاعت پروردگار عالم را انجام نداد، تا کجا می‌رود؟ می‌رسد به اینجا که به آیات الهی هم رحم نمی‌کند، تازه آن هم به این آیاتی که برای حیات انسان آمده است، «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»؛ معلوم است اگر قصاص نباشد، هرکس هر غلطی دلش می‌خواهد، می‌کند.

وقتی یک عده شروع به قتل و کشتن انسان‌ها می‌کنند، شروع به دزدی می‌کنند و ... ؛ صدای مردم درمی‌آید و می‌گویند: دو نفر از این‌ها را اعدام کنید تا درست شود. لذا یک عده با حکم قصاص که در مقابلش حیات بشر است، مقابله می‌کنند.

لذا امام می‌فرمایند: تمام تکلیف‌هایی که بر ما و شما متوجه هست، چه از قشر نویسندگان، روشنفکران، جبهه‌ها، نهضت‌ها و سایرین، تمام تکالیف فقط منصرف به این شده است که این جمهوری اسلامی را در خارج کشور طور دیگری نمایش دهند، مردم را دعوت کنید که بر خلاف جمهوری اسلامی شورش کنند، دیگر همه چیز درست شده است و فقط این یکی مانده است! من باید متأسف باشم، من باید بسیار متأسف باشم از این که غیب نمی‌دانم، نمی‌دانستم در چننه این‌ها چیست، من بعضی از این‌ها را می‌پذیرفتم، به ایشان هم محبت می‌کردم، لکن نمی‌دانستم که این‌ها بر ضد قرآن هم قیام می‌کنند.

امام در نهایت تصریح کردند که این‌ها مرتدند و فرمودند: جبهه ملی از امروز محکوم به ارتداد است، بله، جبهه ملی هم ممکن است بگوید که ما این اعلامیه را ندادیم، اگر امروز بعدازظهر آمدند در رادیو اعلام کردند این اعلامیه که حکم ضروری جمیع مسلمین را غیر انسانی خوانده، از ما نبوده، ما هم از آن‌ها می‌پذیریم.

اما مگر چنین مطلبی را اعلام کردند؟! الآن هم به راحتی و به صراحت می‌نویسند. چرا؟ چون گناه را می‌خواهند. لذا من می‌خواهم این را بیان کنم که اگر انسان به گناه دچار شد، با آیات الهی هم مبارزه می‌کند، حتی با چیزی که حیات‌بخش انسان‌ها هست هم مبارزه می‌کند. مگر نیست الآن در آمریکا مدام یکدیگر را می‌کشند و یک عده از مردم صدایشان درآمده که سلاح‌ها را جمع کنید، به همه مجوز سلاح ندهید، چرا در مغازه‌ها سلاح فروش می‌رود و ... اما یک عده منافعشان در همین است، معلوم است، وقتی به گناه بیفتی، کشتن انسان‌ها چیزی نیست. اما اولیاء خدا مثل پیامبر می‌شوند که «أنا طبيب دوار» فرمودند، آن‌ها می‌روند که جلوی گناه را بگیرند. لذا بهترین مطلب این است که طاعت پروردگار عالم را باید از یک جا شروع کرد و مهم‌تر از همه این است که از گناه بدت بی‌آید.

عاقبت سکوت در مقابل دعوت به منکر!

البته به حکم امام، این کسی هم که امروز این مطلب را نوشته، مرتد است. ما هم نباید در مقابل این مسائل سکوت کنیم. یکی از مطالب دیگری که حالا این شاءالله به فضل الهی روایاتش را برایتان بیان می‌کنم، این است که اگر اهل طاعت خدا شدی، باید نسبت به دعوت به منکر، عکس‌العمل نشان دهی و گفتند که حداقل قضیه، چهره را در هم کشیدن و ناراحت شدن است.

اما اگر هیچ چیزی نگفتید، دو حالت در انسان به وجود می‌آید: یا خودش مبتلا می‌شود، یا چون عالم، عالم اثر و مؤثر است، در خانواده اش گیر می‌افتد و بعداً در نسلش چنین مسئله‌ای پدیدار می‌شود، لذا اگر از کسی که هنجارشکنی و گناه علنی می‌کند، حجاب را به تمسخر می‌گیرد، مدام فسق و فجور انجام می‌دهد و ... بدت نیامد و گفتی اصلاً من ندیدم می‌گیرم، چشمت را بستنی، اصلاً تذکر ندادی و حتی اخم هم نکردی، خودت یا نسلت مبتلا به آن قضیه خواهید شد.

یا نعوذبالله گاهی انسان به آن‌ها لبخند هم می‌زند که این لبخند یعنی خودت هم جزء آن‌ها هستی، آرام آرام قلبت خوشش می‌آید، آرام آرام از عبادت بدت می‌آید، آرام آرام می‌بینی نماز برایت سنگین شد، خیلی دوست نداری نماز بخوانی، اولش نماز اول وقت نمی‌خوانی، بعد آرام آرام نعوذبالله یک درمیان نمازهایت قضا می‌شود، بعد آرام آرام می‌بینی گاهی نماز می‌خوانی، گاهی نماز نمی‌خوانی و ... همه این‌ها حسب روایات شریفه است که بیان خواهم کرد.

لذا اگر انسان در مقابل گناه جبهه نگرفت، آن وقت آرام آرام خودش به آن طرف می‌رود. یک زمان اهل طاعت بود، یک موقع چشم باز می‌کند، می‌بیند نعوذبالله اهل گناه شده است. خیلی حرف است دیگر که از این جبهه در آن جبهه برود. خیلی درد است که انسان خودش جبهه‌اش را این‌گونه عوض کند، حالش را حال دیگری کند، حال عبادتش، حال معصیت بشود، حال اطاعتش، حال طغیان بشود و طاعی شود. علت چیست؟ آنها که اهل طاعت الهی هستند، باید بلافاصله تا منکری را دیدند، جبهه‌گیری کنند و از این که دیگران به آن‌ها چه می‌گویند - که مثلاً تندرو یا کندرو یا چه هستند - نهراسند. اگر برای خداست، بگویند، اگر نعوذبالله نفس است که معلوم است آن به هیچ جا نمی‌رسد. اما برای خدا حرفت را بزن، حرف را برای خدا بزنی، آن طرف دنیا هم که باشد، می‌رسد.

چرا آسید هاشم حداد، از سایر شاگردان آیت الله قاضی، پیشی گرفتند؟!

پس دو، سه مطلب است که بسیار اهمیت دارد. یکی این که انسان واقعاً اعتقاد قلبی داشته باشد. دوم این که شروع به یک عمل خوب کند و از عمل بد بدش بیاید. اگر شروع به توبه، آن هم توبه نصوح از یک عمل بد نکند «توبوا إلى الله توبةً نصوحاً» [13]؛ باید بدانند مجدد همان گناه تکرار می‌شود و بعد از آن گناه به گناه دیگر می‌افتد، یک موقعی نگاه می‌کند می‌بیند همه وجودش گناه شده است.

اما اگر به یک کار خوب عادت کند و آن را تکرار کند، ناگهان می‌بیند همه اعضاء و جوارح در طاعت الهی است و عبد خدا می‌شود. این به این معنا هم نیست که حتماً باید روحانی و عالم و چنین و چنان باشد، نخیر، مگر آسید هاشم حداد چه کسی بود؟! یک آهنگر بود که نعل اسب می‌زد، اما به کجا رسید؟! به جایی رسید که علامه آسید محمدحسین حسینی طهرانی، آن مجتهد بزرگوار؛ شاگرد معرفتی ایشان می‌شود. خود آسید هاشم حداد هم جزء شاگردان خصوصی آیت الله قاضی آسید هاشم حداد می‌شود، با این که آخرین گروه آمده، اما از همه آن‌هایی که قبلاً هم آمدند، بالاتر می‌زند، چرا؟ یک خصوصیتی که آیت‌الله قوچانی آسید هاشم حداد از شاگردان آیت‌الله قاضی آسید هاشم حداد در مورد ایشان می‌گوید، این است که ایشان، اهل طاعت بود و هر چه آیت‌الله قاضی آسید هاشم حداد می‌گفت، باور داشت و بلافاصله عمل می‌کرد. لذا ببینید آسید هاشم حداد آسید هاشم حداد باور داشت و عمل می‌کرد، این طور شد.

بهترین حصن حصین

ما هم توسل داشته باشیم. برای این که یک موقعی لنگ نزنیم، زود در حصن حصین برویم که یکی از آن‌ها همین رفتن پیش اولیاء خدا مثل آیت‌الله خوشوقت است که غریق رحمت الهی شدند. رفتن سر قبورشان برکت دارند، لذا ما باید برویم و حتی به قبورشان پناه ببریم.

یکی از راه‌های دیگر هم مناجات با خود آقا جان، حضرت حجت است. این که عرض می‌کنم هر شب با آقا حرف بزنیم، برای همین است. این حصن حصین است. اگر یک شب هم موفق نشدی، بدان حتماً یک خطایی کردی. بدان خطایی از شما سر زده که اجازه صحبت را ندادند. اگر این خطا را پیدا نکردی، آرام آرام می‌بینی که یک شب، دو شب و یک ماه و ... است که دیگر با آقا جان حرف نمی‌زنی. با خود می‌گویی: چه شد که منی که هر شب با آقا حرف می‌زدم، چندین وقت است که دیگر نمی‌توانم؟! بی‌رودربایستی یعنی از خانه صحبت کردن با آقا جان بیرون کردند، از این خانه حصن حصین که انسان با آقا جان حرف بزند، تو را بیرون کردند که اگر این طور شود، بدبختی است، معلوم می‌شود گناه کردیم و اهل گناه شدیم. همان طور که بیان می‌کنند چشم گناه‌بین، امام زمان‌بین نیست. لذا وجود گناه‌بین، وجودی که به گناه مبتلا شده، چون خطایی کرده و آن خطا را رها نکرده و تکرارش هم کرده؛ دیگر توفیق صحبت کردن با آقا حضرت حجت را نخواهد داشت.

با آقا جان حرف بزنیم. «السلام علیک یا مولای یا بقیة الله» خدا گواه است بهترین حصن حصین هم خود آقا جان است. اگر با او حرف زدی و عادت کردی، خدا می‌داند غوغا می‌شود.

آقا جان! چه کنیم، کسی را جز شما نداریم. من یک موقع که حرف می‌زنم، اصلاً دیگر دوست ندارم جوان‌ها را ببینم؛ چون یک موقعی می‌بینم این جوان‌های خوب ما یک حال دیگر دارند، تعجب می‌کنم چقدر پاکی، چقدر حال باصفا دارند. خوش به سعادتتان، تا اسم آقا جان می‌آید، بعضی منقلب می‌شوند، معلوم است این قلب آماده است. چون قلبی که آماده باشد، تا اسم آقا جان می‌آید، حالش متغیر می‌شود.

عرض کرده‌ام یک مرد الهی، ولی خدایی در شب تاسوعا مدام راه می‌رفت و فقط می‌گفت: اباالفضل، عباس، اباالفضل، عباس، با

همین دو کلمه هم زار زار گریه می‌کرد. گاهی یک ربع، بیست دقیقه، گاهی نیم ساعت، بستگی به آن حال و مطلب داشت. به قول خودش می‌گفت هر چه حواله دهند. همین‌طور ابا الفضل، عباس می‌گفت و اشک می‌ریخت. حالا یک موقعی خود اباعبدالله را هم نعوذ بالله، نستجیر بالله جلوی ما ذبح هم کنند، ماهیچ حسی نخواهیم داشت. اما آن‌ها چه! با اسمشان متغیر می‌شوند.

حالا بعضی هم همین‌طور هستند، تا اسم آقا جان می‌آید، تا می‌گویند: «السلام علیک یا مولای یا صاحب العصر و الزمان»، حالشان عوض می‌شود، وضعشان منقلب می‌شود، اشکشان جاری می‌شود و ... معلوم است این قلب تپش برای آقا جان می‌زند، این عجل لولیک الفرج را دارد با قلبش می‌گوید، قلب می‌خواهد، خوش به سعادتشان. یابن الحسن! آقا جان! می‌شود ما هم این‌طور شویم، می‌شود ما هم تا اسم شما را بشنویم، حالی به حالی شویم، منقلب شویم، وضعمان عوض شود و ... که انتظار حقیقی، این است.

منابع:

- [1]. نهج الفصاحه، ص: 229
- [2]. بحار الأنوار، ج: 66، ص: 175
- [3]. عیون الحکم و المواعظ، ص: 25
- [4]. بحار الأنوار، ج: 66، ص: 175
- [5]. غرر الحکم : ۴۰۸۵ .
- [6]. غرر الحکم : ۳۱۹۲ .
- [7]. قیامت / 3
- [8]. قیامت / 4
- [9]. قیامت / 5
- [10]. قیامت / 6
- [11]. کنز العمال : ۵۱۳۷ .
- [12]. ذاریات / 55.
- [13]. تحریم / 8